

ضابطهٔ اختلاف تشکیکی (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

تنبيه تفصيلي:

ضابطهٔ الاختلاف التشكيكي على أنحاء هو أن يختلف قول الطبيعة المرسله على أفرادها بالأولوية أو الأقدمية أو الأتمية الجامعة للأشدية و الأعظمية و الأكثرية و الخلاف بين شيعه الأقدمين و أتباع المعلم الأول من المشائين في أربع مقامات.^۱

مرحوم آخوند بعد از بیان مسئلهٔ تشکیک در

ماهیت که اشراقیون این مسئله را مطرح کرده بودند

و آن مسئله به اختلاف ذات و ذاتی چه در فصل و

چه در عوارض ذاتیه از عام و خاص در خود آن

حقیقت مشککه بود و این مسئله با ادلهٔ مخالف

مشائین رد شد.

جوابی که مرحوم آخوند از این قضیه دادند

پاسخی بود تقریباً متمایل به مسئله و مکتب اشراقیون

که قائل به اختلاف ماهوی در مراتب تشکیکی ذات

و ذاتیات هستند و همان طوری که عرض شد به نظر

می رسید که کلام مشائین در این قضیه بر کلام

اشراقیین ترجیح دارد و مسئله به تشکیک در ماهیت

بر نمی گردد. البته عرض شد که این مطلب به طور

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۳۱ و ۴۳۲.

کامل هنوز در وقت خودش و جای خودش نیست. وقتی که بحث تشکیک به پایان رسید آن وقت راجع به این مسئله در آنجا خدمت رفقا مطالبی که به نظر می‌رسد عرض می‌شود. مرحوم آخوند به‌طور کلی اختلاف بین این دو فرقه را در چهار مسئله مطرح می‌کند.

مطلب اول همان است که اخیراً راجع به آن صحبت شد که ذات و ذاتی به انحاء تشکیک خودشان که مسئله به جنس و فصل برگردد که ذات باشد و ذاتیات هم عرضِ عام و خاص به انحاء تشکیک در اولیّت و اولویت در تحقق، در اولویت و عدم اولویت، در شدت و نقصان و ضعف که همه مرتبه اکثریت و اقوائت و اعظمت را شامل می‌شود در همه اینها آیا ممتنع است که یک طبیعت مرسله و غیر مقیده به زمان و مکان و به ادوات مبالغه یا ادوات کلی و تأکید، می‌تواند در همان حقیقت خودش و طبیعت خودش بر افراد به‌نحو مختلف صدق کند به‌نحوی که بعضی از این افراد حصه بیشتری از این طبیعت نسبت به فرد دیگر دارند، این مطلب ممتنع است یا ممتنع نیست؟

مسئلهٔ دوم این است که به تشکیک به اشدیت و
اضعفیت برمی‌گردد که این تشکیک در اشدیت و
اضعفیت آیا در افرادی که در تحت این طبیعت
هستند موجب اختلاف نوعی می‌شود یا نه؟ یعنی
فرض کنید که رنگ جسمی به رنگ دیگر متحول
می‌شود، این تحول از لون به لون دیگر آیا موجب
اختلاف در نوع خواهد شد یا موجب اختلاف
نخواهد شد؟ البته این مسئله مربوط می‌شود به
آنجایی که آن لونی که مفهوم مشمول برای یک
طبیعت نوعیه است از نظر صدق عرفی از آن طبیعت
نوعیه خارج نشود؛ مثلاً از یک لون اخضر وقتی که
همین‌طور حرکت می‌کند - اگر شیئی را در جلوی
آفتاب نگه دارید می‌بینید که هر روز آفتاب رنگ اینها
را از بین می‌برد و آن را کم‌کم به رنگ دیگری تبدیل
می‌کند - آن اخضریت کم‌کم از بین می‌رود تا کم‌کم
به صفرائیت و اصفر بودن متمایل می‌شود و لون به
آن برمی‌گردد. یک وقت رنگ از طبیعت خودش به
طبیعت دیگری برمی‌گردد مثلاً سفید برمی‌گردد و
سیاه می‌شود، مشخص است برای اینکه فصول این

دو باهم متفاوت است؛ رنگ سفید و رنگ بیاض یک فصل دارد و سواد فصل دیگری دارد ولی در خود بیاض یک مرتبه می بینیم که مراتب مختلفی وجود دارد. آیا این مراتب مختلف موجب اختلاف در نوع خواهد شد یا نه؟ این هم مطلب دوم که مورد اختلاف بین این دو دسته است.

اختلاف سوم که مرحوم آخوند ذکر می کنند مسئله به تفاوت به حسب کیف و کم است. البته این مسئله احتیاج به مقداری تفسیر دارد، فعلاً مرحوم آخوند فهرست وار ذکر می کنند و بعداً مطلب را توضیح می دهند. اینکه آیا این دو قضیه تشکیک در کم یا تشکیک در کیف، دو نوع مختلف تشکیک است یا یک نوع است و تفاوتی از نظر کم و کیف در اختلاف نوع تشکیک نمی کند؟ فرض کنید تشکیک در کیف مثل لونی از یک طبیعت نوعیه به یک طبیعت دیگر متحقق شود یعنی اشتداد پیدا کند یا ضعف در او پیدا کند. این اشتداد و ضعف تشکیک بر اختلاف در کیف است. در کم مثل این است که فرض کنید جسمی از نظر مقدار، کم و زیاد شود. یک نخ یا یک کش را در نظر بگیرید، ده سانت طول این

کش است، وقتی این کش را بکشید شاید تا پنجاه سانت این امتداد پیدا کند، آیا این اختلاف امتداد که از نقطه نظر کم و مقدار پیدا می شود آیا موجب می شود که ما این دو نوع از تشکیک و اختلاف را دو چیز بدانیم یا اینکه این را یک چیز بدانیم که در دو عَرَض و دو مقوله انجام شده است؟ علی کلّ حال خود مسئله تشکیک آیا در اینجا دو نوع مختلفه تشکیک است یا یک نوع تشکیک است؟ و آن عبارت از اشدیت یا اضعفیت است اما آن اشدیت و اضعفیت از نقطه نظر عرضی دو جنبه پیدا کرده است که یکی در کیف است و یکی در کم است. این هم اختلاف سوم که بین این دو دسته وجود دارد.

اختلاف چهارم هم که به شدت و ضعف و کمال و نقص هست که آیا این مسئله اختلاف فقط منحصر در کم و کیف است یا اینکه به جواهر هم برمی گردد. این مسئله جواهر مسئله مهمی است که چطور یک جوهر می تواند دارای اختلاف بشود؟

مقصود از جوهر شیء

مقصود از جوهر شیء همان طوری که تا به حال هم مطرح بوده است ماهیت شیء است و حقیقتی

است که به عنوان موضوع برای بروز عوارض از آن اسم برده می شود که مقولات وقتی که تقسیم می کند، نه تا یا بیشتر - اگر ما حرکت را جزء مقولات بدانیم و آن هم داخل باشد - عرض و یک مقوله را جوهر می دانند که آن جوهر موضوع برای عروض سایر مقولات بر او قرار می گیرد. حالا در این جوهریت آیا اختلاف وجود دارد یا اختلاف وجود ندارد؟

این چهار مرتبه ای است که در آن اختلاف هست بین آقایان رواقیون و اتباع معلم اول که ارسطو باشند و آنهایی که قائل به این قضیه هستند که از آنها تعبیر به مشائین نیز می شود، اینها قائل امتناع در همه این موارد چهارگانه هستند یعنی هم در اختلاف در مسئله تشکیک در ذات و ذاتیات قائل به امتناع هستند همان طور که صحبت شد و همین طور حجت مرحوم بوعلی که در این قضیه خیلی حجت و دلیل محکمی بود در این مسئله هم مطرح شد و البته نقد و ایراداتی که مرحوم آخوند در اینجا کردند به جای خودش محفوظ است که عرض شد آن ایراد مرحوم آخوند بر مرحوم شیخ و بوعلی وارد نیست و حق با همان بوعلی است و همین طور در اشکالی که بر کلام

شیخ اشراق شده بود و مرحوم آخوند تأیید کردند، در آنجا هم مسئله ناتمام ماند. اشکال مرحوم آخوند بر عارض بود که مخالفین دلیل شیخ اشراق در آنجا دلیل شیخ اشراق را رد کردند که دلیل به عدم وجود به شیء زائد بود که مرحوم آخوند با عارض رد کردند.

این مطلب در ذات و ذاتیات به همان کیفیتی بود که تابه حال ذکر شد. دو بیان در اینجا وجود دارد که یکی مربوط به مشاء هست که مسئله تشکیک در ذات و ذاتیات را قبول ندارند و تشکیک در ماهیت را قبول ندارند و دوم که همان رواقیین و آن فرد مبرّز و ظاهر آنها شیخ اشراق، مسئله را پذیرفتند. حالا مرحوم آخوند در این چهار مقامی که در اینجا ذکر کردند می‌خواهند به داوری بنشینند و راجع به هر کدام از تطرق و عدم تطرق اختلاف و تشکیک صحبت دارند.

مطلب اول برگشتش در ذات و ذاتیات است که به‌طور کلی آیا جنس و فصل نسبت به افرادشان قابلیت اختلاف دارند یا ندارند؟ و همین‌طور ذاتی

مثل عرض عام و خاص که اینها به ماهیة الشیء
بِلِحَاطِ الْوُجُودِ برمی گردند، لا بِلِحَاطِ نَفْسِ الْمَاهِيَةِ
مَعَ قَطْعِ النَّظَرِ عَنِ الْوُجُودِ که به اینها ذاتی گفته
می شود. آن اوصاف خاصه‌ای که مربوط به ذات
هست و حمل آن اوصاف و عوارض بر ذات به لحاظ
هویت خارجی است مانند تعجب، تعقل، علم و
امثال ذلک که عروض اینها بر جوهر انسان نه به لحاظ
نفس الإنسانیه است بلکه به لحاظ وجود خارجی
است. لذا ما به خود انسان بما هو انسان صرف نظر
از هویت خارجی عالم، متعجب، زاهد و ذرّاک
نمی گوئیم. اینها به لحاظ وجود خارجی است یعنی
اینها عوارض خاصه‌ای است که این عوارض به سایر
حقوق نوعیه تعلق نمی گیرند بلکه به حقیقت انسان
تعلق می گیرند منتها به جهت همان وجود خارجی که
البته همان طور که در سابق عرض کردیم این مطلب
بحث گسترده‌ای دارد که در اصول هم خیلی به درد
می خورد و اشتباه مرحوم نائینی که در حقیقت طبایع
مرسله و قضایای خارجی دچار اشکال شدند به عدم
رسیدن به همین قضیه برمی گردد که بحثش بیان شد.
در مورد این مطلب مرحوم آخوند راجع به قسم

اول در اینجا این مسئله اول را مطرح می کنند و راجع به آن صحبت می کنند بعد سراغ مطلب دیگر می آیند. حالا من خیلی به طور فشرده و گذرا می گویم به جهت اینکه خود اصل این قضیه خیلی مطلب ندارد و این جلسه فقط همین فهرست وار دارد بیان می شود منتها خب در جلسه بعد که راجع به این مسئله باید توضیح داده شود توضیحش بعداً می آید.

جنس و فصل نداشتن حقیقت وجود

مرحوم آخوند می فرمایند که در مسئله ذات و ذاتیات قبلاً صحبت شد که حقیقت وجود، نه جنس دارد و نه فصل؛ یعنی وقتی که می خواهیم به مسئله وجود نگاه کنیم وجود حقیقتی است که این حقیقت دارای افراد و تعینات خارجی است و هر کدام از این تعینات خارجی نفس هویت وجود را تشکیل می دهد و آن خود اصل وجود است که به ظهور مظاهر مختلف درمی آید و آن حد و شکلی که در خارج، هویت خارجی را به وجود می آورد، آن حد امر زائد بر این حقیقت نیست که یک مسئله روشن است.

بنابراین اینکه ما بگوییم که خود وجود در خارج

دارای مرتبهٔ اقدمیت یا دارای اولویت وامثال ذلک است، این مسئله محلّ اشکال و ایراد است زیرا وقتی که ما خود وجود را حقیقتی بدانیم که آن حقیقت عبارت از همان هویت مسئلهٔ خارجی است بنابراین به هر چیزی که در خارج محقق این مفهوم هست به همان «وجود» اطلاق می‌شود. حالا فرض کنید یک شیء یا هویتی سهم بیشتری از این وجود دارد که این نسبت به صدق وجود بر او دخالتی ندارد.

وجود؛ «بودن و هستی»

وجود عبارت است از حقیقتی که مفهومی است. البته اگر بخواهیم این مسئله را به فارسی برگردانیم به معنای «بودن و هستی» است. تفاوتی در این قضیه ندارد که این مفهوم به چه عنوان صدق می‌کند یا نه، به همان عنوان خارجی.

صدق بیشتر وجود بر شیء نزدیک‌تر به مرتبهٔ مجرد

البته همان طوری که در نظر رفقا باشد در جلسات قبل عرض شد که اشدیت و اضعفیت صدق وجود و مفهوم بر شیء خارجی به لحاظ مرتبهٔ عرضیه نیست بلکه به لحاظ مرتبهٔ طولیه است یعنی هرچه که وجود از نقطه نظر قرب به مرتبهٔ مجرد نزدیک‌تر

باشد، آنجا مفهوم صدق وجود بر او بیشتر خواهد بود ولی در مرتبه عرضیت که در یک مرتبه هست این وجود در آنجا صادق نیست که حالا فرض کنید جسمی است مثل یک فنجان و یا یک درخت. این مطلب به این معنا نیست که مفهوم وجود بر آن درخت بیشتر صادق است تا مفهوم وجود بر این؛ یعنی وقتی که شما می‌گویید: فنجان هست، همان میزان از معرفت در ذهن شما می‌آید که شما بگویید: درخت هست. درخت از فنجان بزرگ‌تر است ولی بحث صدق وجود بر او [جدا است چون] دو مطلب است.

یک وقتی نگاه می‌کردم بنده خدایی که الآن هم از نظر فلسفه خیلی فرد معروفی هست البته معمم نیست و در خارج هست صحبت می‌کرد و مسئله تشکیک را در وجوب می‌برد و می‌گفت که وجوب مقول به تشکیک است و در بعضی از افراد وجود، وجوب بیشتر صدق می‌کند! در باری تعالی چون مبدأ هستی است وجوب نسبت به باری تعالی اقوی‌تر و اولی‌تر است تا وجوب نسبت به معلول و سایر

ممکنات! من از بیان این مسئله تعجب کردم! زیرا مسئله مفهوم وجوب و صدق مفهوم وجوب بر یک ذات **مطلب** و خود آن ذات و کیفیت تحققش به انحاء مراتب وجود **مطلب آخر**. اینکه ذات باری تعالی اصل و اساس حقیقت هستی است این یک مطلب دیگری است که اصل هستی و مبدأ هستی و مبدأ اشتقاق هستی و آن مبدأ نزول تعین و مبدأ نزول ممکنات و مبدأ نزول مخلوقات و عالم امکان، همه ذات باری تعالی است و در آن شکی نیست! ذات باری تعالی عبارت از وجود محض است و در آن شکی نیست! وجود او وجود بالصرافه است و وجود ما وجود مقید است در این شکی نیست! وجود او وجود اطلاق است و وجود ما وجود محدوده است در این شکی نیست! نسبت به خصوصیت وجود خارجی و اختلافش بین وجود باری تعالی و وجود سایر مخلوقات حرفی نیست ولی صحبت در اطلاق وجوب بر این وجود است.

منظور از وجوب

اطلاق وجوب بر این موضوع، تشکیک‌بردار نیست، چرا؟ چون وجوب عبارت است از عدم

تطرق احتمال عدم در ذات شیء به لحاظ ذات شیء
یا به لحاظ **استنادیه إلى العلة** است. وقتی که
می‌گوییم: شیء واجب است یعنی احتمال عدم در
این شیء منتفی است. حالا این عدم احتمال عدم چه
در ذات باری باشد عدم تطرق احتمال عدم است زیرا
در ذات باری عدم تطرق احتمال عدم به نفس ذات
او برمی‌گردد که **هو غنی عن الشیء و هو غنی**
عن العلة! یا این عدم تطرق به عدم به لحاظ علت به
معلول برمی‌گردد؛ یعنی علت در مقام علیت! نه
به لحاظ **نفس المعلول مع عدم استنادها إلى العلة!**
معلول به لحاظ استناد به علت به همان مقدار از
وجوب برخوردار است که ذات باری **مستغنی عن**
الغیر به همان مقدار از وجوب برخوردار است و
هیچ تفاوت ندارد.

منظور از واجب بودن ذات باری

وقتی که می‌گوییم: ذات باری واجب است یعنی
این وجوب منتزع از ذات اوست. وقتی که می‌گوییم:
معلول واجب است یعنی این وجوب منتزع از ذات
او نیست بلکه وجوب به استناد علت است، در هر دو
یکی است. بله! خود ذات باری و خود ذات معلول

از نقطه نظر کیفیت انتساب واجب به آنها مختلف هستند و اشکال ندارد. وجوب از خود ذات باری انتزاع خواهد شد و این انتزاع انتزاع ذاتی در مرتبه است یعنی در همان مرتبه نفس الوجود، نه در مرتبه نزول از بساطت وجود، بلکه در خود مرتبه وجود «وجود ذات باری» فرض شود یعنی وجوب هم از درون او خارج می شود. استناد این به ذات باری است **مِنْ حَيْثُ هُوَ هُوَ**.

ولی استناد وجوب به مراتب امکانیه و به متعینات خارجییه و به عوالم امکانیه به آنها برمی گردد، به همان مقدار که به ذات باری به لحاظ استناد به علت برمی گشت. هر وقت علت نباشد وجوب هم نیست، این دلیل بر این نیست که حالا که این معلول به علت استناد دارد بنابراین وجوبش کمی پایین تر است و مقداری لق است و لق می زند و نسبت به ذات باری سفت و محکم است! خصوصیت هویت خارجی ذات باری و خصوصیت هویت خارجی این ممکن، یک مطلب است و اتصاف این دو خصوصیت به وجوب یک مطلب دیگر است.

فرض کنید همین قضیه در مورد اطلاق مفهوم وجود می‌آید، نه حصه وجود! حصه وجود یک مسئله دیگر است. حصه وجود عبارت است از همان هویت خارجی که آن هویت خارجی بر اشیاء، مختلف است. الآن این فنجان یک خصوصیت و هویت و حدودی دارد، این کتاب از این فنجان سنگین‌تر است این کتاب حصه بیشتری از اجرام خارجی دارد و از نقطه نظر جسمیت، حجم، حدود، کم، کیف و ثقل تفاوت دارد و از همه این موارد اختلاف دارد ولی صحبت در این است که وقتی شما می‌گویید: فنجان هست آیا هستی کمتر در نظر شما می‌آید نسبت به وقتی که می‌گویید: کتاب هست؟! یا اینکه بگویید که هر دو یکی است و یک مفهوم دارد؟ چه اینکه بگوییم: این کتاب هست و چه اینکه بگوییم: فنجان هست و چه اینکه بگوییم: سوزن هست، در «هست بودن» اختلاف نیست. چه اینکه بگوییم: سوزن هست یک معنا در ذهن شما می‌آید و چه اینکه بگوییم: کره شمس هست یا کره قمر هست یا کهکشان هست فرقی ندارد.

آیا وقتی که می‌گوییم: هستی خورشید هست، هست آن بزرگ‌تر می‌شود یا خورشید بزرگ‌تر است؟ خورشید بزرگ‌تر است، نه آن «هست»! «هست» بزرگ‌تر نیست! «هست» مفهومی است که آن مفهوم اختلاف و شدت برنمی‌دارد. مرحوم آخوند در اینجا بین مراتب اختلاف تشکیک در مفهوم وجود و بین نفس آن وجود خارجی، این مسئله را توضیح داده است. لذا این مطلبی است که ما خیلی اشتباه می‌کنیم و در خود مسائل دیگر هم این مسائل اشتباه می‌آید که چطور گاهی از اوقات یک مفهوم واحد ...

بنده یادم هست در مشهد بودم مجلسی بود که مجلس علمای مشهد هم بود شخصی منبری بود که البته شنیدم که اینجا هم می‌آید و حرف می‌زند و چیزهایی می‌گوید! سواد ندارد، آدم بی‌سوادی است! این شخص در آنجا کنار ما نشسته بود و با یک حدت و شدت و عرق و حمیت متناسب با همان اشخاص و تخیلات! می‌گفت که این چه مطلبی است که فلاسفه می‌گویند! می‌گویند که خدا هست و این کبریت - در جلوی او بود - هم هست! آخر مگر

می‌شود که ما هم به خدا بگوییم: «هست» و هم
کبریت! به او گفتم که چرا نمی‌شود؟ ما می‌گوییم تا
بینیم می‌شود یا نمی‌شود! گفت که نمی‌شود آقا
نمی‌شود! گفتم که آقا ما کردیم و شد! شما الآن به
این کبریت می‌گویید: «هست» یا «نیست»؟! جواب
من را بدهید! گفت: «نیست»، گفتم: «نیست» یعنی
چه؟ یعنی دیگر نیست، در دستان شما هم نیست! آیا
این کبریت در دست شما هست یا نه؟ تو که الآن این
را به من نشان می‌دهی! لذا هست دیگر! آنچه را که
از این «هست» به خود کبریت نگاه نکن که کوچک
است! اگر آن کبریت را نسبت به هیکل خود شما
در نظر بگیریم شاید میان انگشت‌های شما گم شود،
نسبت به هیکل خودتان نگاه نکنید، نسبت به بودنش
نگاه کنید، آیا شما در کنار من نشسته‌اید یا نه؟ گفت:
بله! گفتم که آیا کبریت در دست شما هست یا نه؟
گفت: بله! گفتم که بین بودن شما در کنار من و بودن
کبریت در دست شما، چه فرقی است؟! گفت: هیچ!
گفتم که همین کبریت را نسبت به خدا در نظر بگیر!
همان نسبتی که بین کبریت و بین شما هست همان

نسبت بین کبریت و باری تعالی هست! هیچ تفاوتی ندارد!

اطلاق هستی به عنوان «هست» به همان میزان صدق می کند که آن اطلاق بر مبدأ اشتقاق و بر مبدأ هستی صدق می کند. ما به آن هویت خارجی کاری نداریم که آن **ما لا نهاییه** است و وجودش وجود بالصرافه است، وجودش وجود اطلاق است، نه حدی دارد و نه مرزی دارد و این وجود محدود است و همین مقدار دانه نازک چوبی که وزن آن یک گرم هم نمی شود و اگر فوت هم کنی روی زمین می افتد! در خصوص هویت خارجی این دو موجود کار نداریم ولی در اطلاق مفهوم وجود [بحث است که] به هر دو می توان مفهوم وجود را گفت و تفاوتی نمی کند، درست شد؟ این اشتباهی که انجام می شود برای خلط بین مفهوم و آن موجود و هویت خارجی است؛ یعنی چون احساس می شود که آن هویت خارجی دارای مراتب مختلفی است پس اطلاق مفهوم بر آن هویت ها متفاوت می شود در حالی که هویت، هویت واحد است، مرحوم آخوند می خواهند این شبهه را برطرف کنند. مرحوم علامه

حاشیه‌ای دارند که حاشیه خوبی است. البته مطلبی در آن هست که إن شاء الله بعداً عرض می‌کنم.

تنبيه تفصيلي:
ضابطة الاختلاف التشكيكي على أنحاء هو أن يختلف قول الطبيعة المرسله على أفرادها بالأولية أو الأقدمية أو الأتمية الجامعة للأشدية و الأعظمية و الأكثرية و الخلاف بين شيعة الأقدمين و أتباع المعلم الأول من المشاءين في أربع مقامات.

قاعده اختلاف تشكيكي بر اقسامی که دارد،

عنوان طبیعت مرسله بر افرادش به واسطه اولویت اختلاف پیدا کند؛ یعنی صدق این عنوان بر بعضی از افراد تا صدقش بر فرد دیگر اولویت دارد. یا به واسطه این است که یک فرد اقدم از دیگری است و در سلسله علیت قرار دارد چون علت مقدم بر دیگری است. یا اینکه فردی اتمّ از دیگری است و این تمامیتش هم اشدیت و اعظمیت از نظر حجم و یا اکثریت را می‌گیرد، این سه تا در تحت اتمیت داخل هستند.

اختلافی که بین شیعیان افراد اقدمین از فلاسفه و

اتباع ارسطو در مسئله اختلاف تشکیک [وجود دارد]

در چهار مسئله ظهور کرده است. مسئله اول در ذات

و ذاتیات است؛ اختلاف در ذات و ذاتیات آیا وجود

دارد یا وجود ندارد؟

الأول أنّ الذات أو الذاتی بالقياس إلى أفرادِهِ أ يمتنع أن يكون متفاوتاً بشيءٍ من أنحاء التشكيك سواء كان بالأولية و عدمها أو بالتقدم و التأخر أو بالكمال و النقص أم

[اول آنکه آن ذات یا ذاتی در قیاس با افرادش]

آیا ممتنع است که تفاوتی در اطلاق ذات و ذاتی بر افراد باشد، چه آن تشکیک در اولویت به عدمش باشد یا به تقدم و تأخر باشد یا به کمال و نقص باشد؟ فرض کنید یک وجود کامل است، یک وجود ناقص است، یک وجود مقدم بر وجود دیگر است مثل علت که بر معلول مقدم است. یکی بر دیگری به واسطه اولویت زمانی یا اولویت رتبی - از نظر آن مرتبه اتصافش - اولویت داشته باشد مثلاً اگر حیثیت تعلیم را نگاه کنید؛ معلمی که چهل سال معلم هست عنوان معلم بودن بر او اولویت دارد تا معلمی که تازه امسال آمده است و به درس دادن شروع کرده است و هنوز «تدریس شروع نکرده» چیزی شده است. یا اینکه این مسئله در او ممکن است.

و من المتأخرین من ادّعی البداهة و اتفاق الجميع فی نفی التشکیک بالأولین فی الذاتیات و هو مستبعدٌ جداً و قد غفلَ عن أنَّ الأنوار الجوهريّة النوريّة عند حکماء الفرس و الأقدمین بعضها علّةٌ للبعض بحسب حقیقتها الجوهرية البسيطة عندهم.

از متأخرین افرادی هستند که گفتند: نه! این

مسئله اصلاً ممتنع است و شکی در این مطلب نیست

که همه در تشکیک به دوتای اول در ذاتیات - یعنی

۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۳۲.

به اولویت و تقدم و تأخر - اعتراف کردند یعنی
اجماع کردند و در این مسئله اتفاق کردند. البته ما
باید این مسئله را در نظر داشته باشیم که در مسائل
فلسفی اجماع و اتفاق معنا ندارد! مسائل فلسفی
خارج از محدوده منقول و حدسیات است و مسئله
با تعقل و برهان سروکار دارد. این اجماع و اتفاق و
شهرت و امثال ذلک مربوط به مسائل منقولات و
فقیهیات و امثال اینهاست.

و هو مستبعدٌ جداً ... این ادعا مستعبد است،

چرا؟ در حالی که ایشان از انوار جوهریه نوریه غفلت
کردند مثل عقول مجردة و مثل مراتب نفوس که
از جمله اینها در لسان متشرعه به عوالم ارواح و
ملائکه و مدبرات امر تعبیر می شود. بعضی از این
انوار جوهریه جنبه علیت نسبت به بعضی دیگر
دارند یعنی عقل اول نسبت به عقل ثانی جنبه علیت
دارد و عقل ثانی و همین عقول عشری که تقسیم
کردند از همین باب است. مثل افلاطونیه ای که
ترسیم شده است بر این اساس است و عوالم نفوس
قدسیه که یکی نسبت به دیگری جنبه تقدم دارند،

نسبت به این مسئله است که هر کدام از اینها حیثیت علی دارند و معلول خود را در عالم دیگر به وجود می آورند. این انوار جوهریه که بسیط هستند و دارای جنس و فصل نیستند، [هر کدام] به حسب علت مقدم بر دیگری است و در اینجا مسئله تشکیک راه دارد. البته این مسئله بر حسب رأی فلاسفه فرس است که به آنها فهلویون گفته می شود بنابراین ادعای اجماع در اینجا ادعای بی اساسی است.

و الثاني التشكيك بالأشدية و الأضعفية أ يوجبُ الاختلاف النوعي بين أفراد ما فيه الاختلاف ليكون منشأ الاختلاف فصولها الذاتية أم لا بل يجوزُ الاتفاق النوعي بين البعض و إن لم يجز بين الجميع.^۱

مقام دوم: آیا تشکیک به اشدیت و اضعفیت موجب اختلاف نوعی می شود بین افرادی که در آن اختلاف است یا نه؟ حالا آن اشدیت و اضعفیت در هر نحو از تشکیک باشد؛ در ذات و ذاتیات باشد یا اینکه در وجود باشد یا اینکه در اعراض خارجی باشد مثل کم و کیف و امثال ذلک، این مسئله فرق نمی کند. خود تشکیک موجب اختلاف نوعی می شود که بگوییم که دو فرد از یک مقوله به واسطه اختلاف دو نوع مختلف می شود. دو فرد از بیاض

۱. همان، ص ۴۳۳.

اصلاً فصل مقوم اینها تغییر پیدا می کند، این [جسم] بیاض یک فصل مقومی دارد و اگر اسم این [صفحه کاغذ را] هم را بیاض بگذاریم، فصل مقوم آن تفاوت می کند و اینها دو نوع می شود. یا اینکه یک نوع است و افراد فرق می کنند، حالا صدق آن نوع بر آنها یکی است اما این تشکیک باعث می شود که آنها دارای مراتب مختلف باشند.

لیکون منشأ الاختلاف... تا اینکه منشأ اختلاف،

فصول هر کدام از این افراد باشد و آن فصول، فصول ذاتی می شود. جایز است که بین بعضی از این افراد اتفاق نوعی باشد و اگرچه بین همه جایز نباشد ولی نسبت به بعضی جایز است. فرض کنید نسبت به افراد یک مقوله ای که عرفاً بیاض گفته می شود، این نوع فرق نمی کند ولی اگر بیاض تبدیل به زردی و اصفر شود اختلاف نوعی پیش می آید که جایز نیست تا وقتی که از نظر عرفی این بیاض به اصفر تبدیل نشده است در اینجا در تحت نوع واحد هستند ولی همین که بیاض تبدیل شد، این خارج می شود. این هم مقام دوم است.

و الثالث أن التفاوت بحسب کیف و التفاوت بحسب الكمّ أهما ضربان مختلفان من التشکیک أم ضرباً واحداً منه و إن لم یُسَمَّ بِاسْمٍ واحدٍ من أسامی التفضیل و أدوات

مقام سوم: تفاوت به حسب کیف مثلاً در مذوقات یا در مسموعات مثل صدای ضعیف یا صدای شدید یا تفاوت به حسب کم مثل مقدار کم یا مقدار زیاد یا زمان کم یا زمان زیاد است. آیا این دو قسم مختلف تشکیک هستند یا اینکه یک قسم هستند متنها در دو مقوله هستند، اگرچه به اسم واحدی از اسماء تفضیل و ادوات مبالغه و تأکید در اینجا آورده نشده است یعنی نگفته شده است که چه نوع از تفضیل در اینجا هست، مثلاً ما اسمی [به عنوان] زمان بیشتر نداریم یا لون بیشتر نداریم، بله! اشدُّ لونا داریم اما اینکه خود لون افعال تفضیل بگیرد یا ادوات مبالغه را بیان کنند، نداریم. همین طور در مقدار [به این صورت است]. این هم مقام سوم بود.

و الرابع أن الاختلاف بالشدّة و الضعف و الكمال و النقص أ يتحصّر في الكمّ و کیف أم يتحقّق في غيرهما مثل الجوهر؟
فالمشاعون ذهبوا إلى أول الثّقين المذكورين في كلّ من هذه المقامات الأربعة و الرواقيون إلى الآخر منهما في الجميع فلنذكر القول في كلّ منها.

مقام چهارم که در آن اختلاف هست، اختلاف شدت و ضعف و کمال و نقص است که آیا منحصر در کم و کیف است یا اینکه در جوهر هم کمال و نقص پیدا می شود؟ مشائین از اول تکلیف خودشان را روشن کردند و گفتند که در ذاتیات تشکیک نیست و همین طور تشکیک در اشدیت و اضعفیت

موجب اختلاف نوعی هم خواهد شد و تفاوت کم و کیف، دو نوع تشکیک است و اختلاف شدت و ضعف منحصر در کم و کیف است و در جوهر نیست. آنها شق اول را انتخاب کردند و رواقیون در همهٔ اینها صورت دوم مسئله را پذیرفتند.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد